

مطالعات علوم اسلامی انسانی

مقاله پژوهشی، سال دوازدهم، شماره ۴۵، بهار ۱۴۰۵ (ص ۵۱ - ۶۲)
دریافت: اسفندماه ۱۴۰۴ پذیرش: اردیبهشتماه ۱۴۰۵

بررسی گذار قدرت در نظم بین‌الملل: تحلیل رقابت استراتژیک چین و ایالات متحده و پیامدهای آن برای نظم بین‌الملل

Power Transition in the International Order: An Analysis of the Strategic Competition between China and the United States and Its Implications for the International Order

حامد ملکی ده‌پارت/ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد، واحد ایلام، ایران.

احمد رضا حیدریان/ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد، واحد ایلام، ایران.

Hamed Maleki Dehpart/ M.A. in Political Science, Islamic Azad University, Ilam Branch, Ilam, Iran.

maleki-h@medilam.ac.ir

Ahmadreza Heydarian/ M.A. in Political Science, Islamic Azad University, Ilam Branch, Ilam, Iran.

Abstract

This study examines one of the most significant structural transformations in contemporary international politics, namely the phenomenon of power transition and the strategic competition between the United States, as the established hegemonic power, and China, as the emerging global power. The central research question investigates how the multidimensional rivalry between these two actors—encompassing geopolitical, economic, technological, and institutional dimensions—has challenged the liberal international order and shaped the future trajectory of global governance. The study adopts a descriptive-analytical methodology grounded in the theoretical frameworks of Power Transition Theory and the Thucydides Trap. The findings demonstrate that the ongoing rivalry extends far beyond a conventional trade dispute; rather, it represents a contest over the redefinition of international norms and institutions, as well as the pursuit of strategic supremacy in critical domains such as artificial intelligence, semiconductor technologies, and other emerging technologies.

چکیده

این پژوهش با هدف واکاوی یکی از مهم‌ترین تحولات ساختاری در سیاست بین‌الملل معاصر، یعنی «گذار قدرت» و رقابت استراتژیک میان ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت مستقر و چین به عنوان قدرت نوظهور تدوین شده است. مسئله اصلی تحقیق بر این پرسش استوار است که رقابت میان این دو کنشگر در ابعاد مختلف ژئوپلیتیک، اقتصادی، تکنولوژیک و نهادی، چگونه نظم بین‌الملل لیبرال را با چالش مواجه کرده و چه آینده‌ای را برای حکمرانی جهانی رقم خواهد زد. روش‌شناسی این تحقیق مبتنی بر رویکرد تحلیلی-توصیفی و بهره‌گیری از نظریات «گذار قدرت» و «تله توسیدید» است. یافته‌ها نشان می‌دهد که رقابت کنونی فراتر از یک تضاد تجاری ساده، بر سر بازتعریف قواعد بین‌المللی و کسب برتری در حوزه‌های راهبردی مانند هوش مصنوعی و نیمه‌هادی‌هاست. در حالی که ایالات متحده بر حفظ نظم مستقر و اتحادهای سنتی تأکید دارد، چین با طرح‌هایی نظیر «کمربند-راه» و ایجاد نهادهای موازی، در پی ایجاد نظم چندقطبی با ویژگی‌های بومی است. این پژوهش در هشت بخش مجزا، ابعاد این رقابت را از دریای جنوبی چین تا جنگ سرد تکنولوژیک واکاوی کرده و به این نتیجه می‌رسد که جهان در حال ورود به دورانی از «چندجانبه‌گرایی تکه‌تکه شده» است. پیامد این گذار، نه تنها تغییر در موازنه نظامی، بلکه دگردیسی در زنجیره‌های تأمین جهانی و امنیت

While the United States seeks to preserve the existing liberal international order through the reinforcement of traditional alliances and established institutions, China endeavors to promote a more multipolar international order by advancing initiatives such as the Belt and Road Initiative (BRI) and establishing parallel international institutions that reflect its own developmental and governance preferences. Structured into eight thematic sections, this research explores the various dimensions of Sino-American strategic competition, ranging from disputes in the South China Sea to the emerging technological Cold War. The study concludes that the international system is entering an era characterized by fragmented multilateralism, in which competing institutional arrangements increasingly coexist. The consequences of this power transition extend beyond shifts in the military balance of power to encompass profound transformations in global supply chains, international trade, technological governance, and energy security. Ultimately, the future international order is likely to oscillate between two principal scenarios: intensified strategic confrontation and competitive coexistence, each carrying distinct strategic implications for secondary and middle powers within the evolving international system.

Keyword: Power Transition, Strategic Competition, China-United States Relations, International Order, Thucydides Trap.

انرژی خواهد بود. در نهایت، سناریوهای پیش‌رو میان تقابل سخت و یا همزیستی رقابتی نوسان دارد که هر یک الزامات خاصی را برای بازیگران فرعی در نظام بین‌الملل ایجاب می‌کند.

کلیدواژه‌ها: گذار قدرت، رقابت استراتژیک، چین و آمریکا، نظم بین‌الملل، تله توسیدید.

مقدمه

نظم بین‌الملل در دهه‌های اخیر شاهد تحولات بنیادینی بوده است که ریشه در تغییر موازنه قوای مادی و معنایی میان کنشگران اصلی دارد. پس از پایان جنگ سرد، جهان دورانی از تک‌قطبی بودن تحت رهبری ایالات متحده را تجربه کرد که در آن ارزش‌های لیبرال و نهادهای غربی به عنوان استانداردهای جهانی شناخته می‌شدند. با این حال، صعود شگفت‌انگیز اقتصادی و نظامی چین در قرن بیست و یکم، این ثبات نسبی را به چالش کشیده و بحث‌های جدی در مورد افول قدرت‌های بزرگ و ظهور مدعیان جدید به راه انداخته است. این فرآیند که در ادبیات روابط بین‌الملل تحت عنوان گذار قدرت شناخته می‌شود، ماهیتی پیچیده و چندبعدی دارد. گذار قدرت تنها به معنای جابجایی در شاخص‌های تولید ناخالص داخلی یا بودجه‌های نظامی نیست، بلکه شامل نبردی برای کسب هژمونی در تعریف هنجارها و قواعد بازی است. ایالات متحده به عنوان پاسدار نظم موجود، تلاش می‌کند تا از طریق تقویت پیمان‌های امنیتی و حفظ برتری تکنولوژیک، موقعیت خود را تثبیت نماید. در مقابل، چین با بهره‌گیری از قدرت نرم اقتصادی و ارائه الگوهای جایگزین توسعه، به دنبال فضای حیاتی بیشتری در عرصه بین‌المللی است. این تقابل منافع در مناطق حساس ژئوپلیتیک مانند شرق آسیا به اوج خود رسیده و سایه یک درگیری احتمالی را بر جهان افکنده است.

تاریخ روابط بین‌الملل نشان داده است که دوره‌های گذار قدرت معمولاً با بی‌ثباتی و اصطکاک‌های شدید میان قدرت مستقر و قدرت نوظهور همراه بوده است. نظریه‌پردازانی همچون گراهام آلیسون با طرح مفهوم تله توسیدید، هشدار می‌دهند که وقتی یک قدرت در

حال ظهور، جایگاه قدرت حاکم را تهدید می‌کند، وقوع جنگ یک احتمال ساختاری است. با این حال، در عصر هسته‌ای و وابستگی متقابل اقتصادی، این رقابت ابعاد جدیدی به خود گرفته است که با نمونه‌های تاریخی قرن نوزدهم و بیستم تفاوت‌های ماهوی دارد. درک این تفاوت‌ها برای تحلیل مسیر آینده نظم جهانی ضروری است.

در این میان، حوزه‌های رقابت از زمین و دریا به فضاها و مجازی و مدارهای دیجیتال گسترش یافته است. فناوری‌های نوظهور اکنون به عنوان پیشران‌های اصلی قدرت ملی شناخته می‌شوند و هر کشوری که در این عرصه پیش‌تاز باشد، دست برتر را در شکل‌دهی به نظم آینده خواهد داشت. چین با سرمایه‌گذاری کلان در حوزه‌های راهبردی، به دنبال شکستن انحصار غرب است و این امر واکنش‌های تندی را در واشنگتن برانگیخته است. این جنگ سرد نوین تکنولوژیک، نه تنها اقتصاد دو کشور، بلکه ساختار تولید و تجارت جهانی را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

پژوهش حاضر تلاش می‌کند تا با رویکردی جامع، ابعاد مختلف این رقابت استراتژیک را کالبدشکافی کند. از تحلیل‌های تئوریک در مورد رفتار قدرت‌ها گرفته تا بررسی مصادیق عینی در جغرافیای سیاسی و اقتصادی، همگی در راستای فهم دقیق‌تر گذار قدرت صورت می‌گیرد. هدف نهایی این است که نشان دهیم چگونه تعامل یا تقابل این دو قطب قدرت، می‌تواند ثبات جهانی را تقویت کرده و یا جهان را به سوی آنا‌رشی و بلوک‌بندی‌های جدید سوق دهد. در ادامه، محورهای اصلی این رقابت در قالب هشت بخش تخصصی مورد بررسی و تحلیل قرار خواهند گرفت.

۱. چارچوب‌های نظری گذار قدرت و منطق رفتار قدرت‌های مستقر و نوظهور

نظریه گذار قدرت به عنوان یکی از ستون‌های اصلی تحلیل روابط بین‌الملل، بر این فرض استوار است که نابرابری در نرخ رشد قدرت میان کشورها، منجر به تغییر در سلسله‌مراتب بین‌المللی می‌شود. طبق دیدگاه ای. اف. کی. اورگانسکی، صلح زمانی پایدار است که یک قدرت برتر و مسلط وجود داشته باشد که قواعد را تنظیم کند، اما با ظهور یک رقیب ناراضی که قدرت مادی‌اش به قدرت پیشرو نزدیک می‌شود، احتمال چالشگری افزایش می‌یابد. در این چارچوب، رفتار قدرت مستقر (ایالات متحده) محافظه‌کارانه و در جهت حفظ وضع موجود است، در حالی که قدرت نوظهور (چین) رفتاری تجدیدنظرطلبانه برای اصلاح نظم به نفع خود نشان می‌دهد (Kugler, 1980 & Organski).

منطق رفتار قدرت‌های بزرگ در این دوران تحت تأثیر ادراکات امنیتی و عدم اطمینان نسبت به نیت‌های طرف مقابل است. از منظر رئالیسم ساختاری، ساختار آنا‌رشیکی نظام بین‌الملل کشورها را مجبور می‌کند تا برای بقای خود، قدرت مادی‌شان را به حداکثر برسانند. این رقابت برای بقا، منجر به ایجاد «معمای امنیت» می‌شود که در آن اقدامات دفاعی یک کشور، از سوی کشور دیگر به عنوان تهدید تلقی می‌گردد. در مورد چین و آمریکا، رشد ظرفیت‌های نظامی چین نه تنها به عنوان یک ضرورت ملی، بلکه به عنوان ابزاری برای به چالش کشیدن سیادت دریایی آمریکا در اقیانوس آرام تفسیر می‌شود.

گراهام آلیسون با بازخوانی تاریخ باستان، مفهوم «تله توسیدید» را برای توصیف وضعیت فعلی به کار می‌برد. او معتقد است که در ۱۲ مورد از ۱۶ نمونه تاریخی که در آن یک قدرت نوظهور با قدرت مستقر روبرو شده، نتیجه نهایی جنگ بوده است. این تحلیل هشدار می‌دهد که فشارهای ساختاری می‌توانند حتی رهبرانی را که مایل به جنگ نیستند، به سوی یک برخورد ناخواسته سوق دهند. بنابراین، منطق رفتار در اینجا نه صرفاً بر اساس اراده فردی، بلکه بر اساس ضرورت‌های موقعیتی و فشار سیستماتیک ناشی از جابجایی قدرت شکل می‌گیرد (Allison, 2017).

در سوی دیگر، نظریه‌پردازان لیبرال بر این باورند که پیوندهای نهادی و وابستگی متقابل اقتصادی می‌تواند منطق برخورد سخت را تعدیل کند. طبق این دیدگاه، چون چین در درون نظم بین‌الملل فعلی رشد کرده و از مزایای آن بهره‌مند شده است، انگیزه‌های کمتری برای تخریب کامل آن دارد. با این حال، منتقدان اشاره می‌کنند که چین به دنبال «اصلاح از درون» است تا «تخریب از بیرون». یعنی پکن می‌خواهد نهادها را به گونه‌ای بازتعریف کند که با ارزش‌های اقتدارگرایانه و مدل توسعه‌ای خودش سازگارتر باشد و این خود نوعی رفتار تجدیدنظرطلبانه است.

روانشناسی سیاسی رهبران نیز در این گذار نقش کلیدی ایفا می‌کند. احساس «تحقیر تاریخی» در چین و تمایل به بازگشت به دوران شکوه امپراتوری (روایای چینی)، محرک اصلی سیاست خارجی تهاجمی‌تر پکن است. در مقابل، در ایالات متحده نوعی هراس از افول و از دست دادن جایگاه «ملت استثنایی» وجود دارد که منجر به اتخاذ سیاست‌های مهارگرایانه می‌شود. این تلاقی هویت‌ها، گذار

قدرت را از یک محاسبه مادی صرف به یک رقابت حیثیتی و ایدئولوژیک تبدیل می‌کند که مدیریت آن بسیار دشوارتر از رقابت‌های تسلیحاتی مرسوم است.

ساختار دوقطبی در حال شکل‌گیری، برخلاف دوران جنگ سرد، در بستری از جهانی شدن رخ می‌دهد. این بدان معناست که قدرت‌های نوظهور و مستقر در عین رقابت شدید، در زنجیره‌های ارزش جهانی به یکدیگر گره خورده‌اند. این «وابستگی متقابل سلاح‌گونه» باعث می‌شود که هرگونه تلاش برای تغییر توازن قدرت، هزینه‌های اقتصادی سنگینی برای هر دو طرف داشته باشد. لذا منطق رفتار در اینجا شامل ترکیبی از همکاری‌های اجباری و رقابت‌های استراتژیک در حوزه‌هایی است که دارای کاربرد دوگانه نظامی و غیرنظامی هستند و مستقیماً بر موازنه قوا اثر می‌گذارند.

در نهایت، موفقیت یا شکست در دوران گذار قدرت بستگی به این دارد که آیا قدرت‌های بزرگ می‌توانند فضایی برای «مدیریت بحران» و «تقسیم مسئولیت» پیدا کنند یا خیر. اگر ایالات متحده بتواند بخشی از نفوذ خود را به چین واگذار کند و چین نیز مسئولیت‌های بین‌المللی نظم فعلی را بپذیرد، گذار می‌تواند مسالمت‌آمیز باشد. اما تاریخ نشان داده است که قدرت‌های مستقر به ندرت بدون مقاومت از جایگاه خود عقب‌نشینی می‌کنند. به همین دلیل، مطالعه چارچوب‌های نظری به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چرا تنش‌های کنونی میان واشنگتن و پکن، نه اتفاقی، بلکه ریشه در منطق عمیق ساختار قدرت دارند.

۲. رقابت ژئوپلیتیک در منطقه هند-آرام و کانون‌های تنش در تایوان و دریای جنوبی چین

منطقه هند-آرام در حال حاضر به اصلی‌ترین صحنه نمایش قدرت جهانی تبدیل شده است، جایی که جغرافیای سیاسی با منافع حیاتی اقتصادی و نظامی گره خورده است. برای ایالات متحده، حفظ دسترسی آزاد به آب‌های این منطقه و حمایت از متحدانی چون ژاپن و استرالیا، برای بقای هژمونی دریایی‌اش ضروری است. پکن اما این حضور را به عنوان بخشی از استراتژی «محاصره» تلقی کرده و به دنبال ایجاد یک «حریم امنیتی» در دریای جنوبی چین است. این تضاد منافع، منطقه را به بشکه باروتی تبدیل کرده که هر لحظه امکان انفجار آن وجود دارد و ثبات جهانی را تهدید می‌کند.

دریای جنوبی چین به دلیل ذخایر عظیم انرژی و عبور بیش از یک‌سوم تجارت دریایی جهان از آن، اهمیت استراتژیک فوق‌العاده‌ای دارد. چین با ساخت جزایر مصنوعی و نظامی‌سازی آن‌ها، عملاً ادعاهای مالکیتی خود را که به «خط نه نقطه» معروف است، تحمیل می‌کند. جان مرشایمر معتقد است که چین به عنوان یک قدرت منطقه‌ای، طبیعتاً به دنبال اخراج نیروهای آمریکایی از حیط خلوت خود است، درست همان‌گونه که آمریکا در قرن نوزدهم با دکترین مونرو، قدرت‌های اروپایی را از نیم‌کره غربی بیرون راند (Mearsheimer, 2014). این کنش و واکنش‌ها، موازنه قوا را در شرق آسیا به شدت متزلزل کرده است.

تایوان اما حساس‌ترین و خطرناک‌ترین کانون تنش در این رقابت ژئوپلیتیک است. از دیدگاه پکن، الحاق تایوان به سرزمین اصلی، گامی نهایی برای پایان دادن به «قرن تحقیر» و تحقق کامل حاکمیت ملی است. برای واشنگتن، تایوان نه تنها یک دموکراسی شریک، بلکه یک گره استراتژیک در «زنجیره اول جزایر» است که مانع از خروج آزادانه نیروی دریایی چین به اقیانوس آرام باز می‌شود. هرگونه تغییر در وضعیت فعلی تایوان از طریق نظامی، می‌تواند به معنای پایان اعتبار امنیتی آمریکا در آسیا و فروپاشی نظم امنیتی متحدین آن باشد.

رقابت در هند-آرام همچنین منجر به شکل‌گیری اتحادهای امنیتی جدیدی شده است که هدفشان توازن قوا در برابر چین است. پیمان‌هایی نظیر «آکوس» (AUKUS) میان آمریکا، بریتانیا و استرالیا برای تجهیز کانبرا به زیردریایی‌های هسته‌ای، و همچنین تقویت گروه «کواد» (QUAD) شامل آمریکا، ژاپن، هند و استرالیا، نشان‌دهنده چرخش جدی استراتژیک واشنگتن به سمت این منطقه است. این تحرکات از سوی چین به عنوان تلاش برای ایجاد یک «ناتوی آسیایی» دیده می‌شود که هدفش مهار رشد اقتصادی و نفوذ سیاسی این کشور است (Campbell, 2021).

از منظر نظامی، چین استراتژی «ضد دسترسی و انکار منطقه» (A2/AD) را توسعه داده است تا هزینه هرگونه مداخله نظامی آمریکا در نزدیکی سواحل خود را به شدت افزایش دهد. موشک‌های بالستیک ضد کشتی و توانمندی‌های سایبری چین، برتری سنتی نیروی دریایی آمریکا را به چالش کشیده است. در مقابل، پنتاگون با مفاهیمی مانند «نبرد هوا-دریا» به دنبال خنثی کردن این تهدیدات است. این مسابقه تسلیحاتی در منطقه هند-آرام، نه تنها منابع عظیمی را بلعیده، بلکه ریسک محاسبات غلط نظامی را در برخوردهای نزدیک دریایی و هوایی به شدت بالا برده است.

علاوه بر ابعاد نظامی، رقابت در این منطقه دارای یک لایه اقتصادی و دیپلماتیک عمیق نیز هست. کشورهای جنوب شرق آسیا (آسه‌آن) خود را در میان چرخ‌دنده‌های این رقابت می‌بینند؛ آن‌ها از یک سو به بازار و سرمایه‌گذاری چین وابسته‌اند و از سوی دیگر برای امنیت خود به حضور نظامی آمریکا تکیه دارند. این وضعیت «انتخاب دشوار»، باعث شده تا این کشورها به دنبال نوعی توازن ظریف باشند تا از تبدیل شدن به زمین بازی قدرت‌های بزرگ جلوگیری کنند. با این حال، فشار واشنگتن و پکن برای انتخاب یکی از دو طرف، فضای مانور این بازیگران کوچک‌تر را محدود کرده است.

در نهایت، آینده نظم بین‌الملل در گرو چگونگی مدیریت تنش‌ها در هند-آرام است. اگر این منطقه به حوزه‌های نفوذ تقسیم شود، شاهد بازگشت به منطق قرن نوزدهمی خواهیم بود. اما اگر سازوکارهای چندجانبه برای مدیریت اختلافات مرزی و امنیت دریانوردی تقویت شود، شاید بتوان از برخورد مستقیم جلوگیری کرد. واقعیت فعلی نشان می‌دهد که رقابت ژئوپلیتیک در تایوان و دریای جنوبی چین، فراتر از یک مناقشه ارضی ساده، نمادی از نبرد برای تعیین قدرت برتر در قرن بیست و یکم است که پیامدهای آن تمام جهان را در بر می‌گیرد.

۳. جنگ سرد تکنولوژیک؛ رقابت در حوزه هوش مصنوعی، نیمه‌هادی‌ها و حکمرانی دیجیتال

در عصر حاضر، تکنولوژی دیگر تنها ابزاری برای رفاه نیست، بلکه به قلب تپنده قدرت ملی و امنیت استراتژیک تبدیل شده است. رقابت میان چین و ایالات متحده در حوزه‌های پیشرفته‌ای نظیر هوش مصنوعی (AI) و نیمه‌هادی‌ها، به عنوان «جنگ سرد تکنولوژیک» شناخته می‌شود. هر کشوری که در تولید تراشه‌های پیشرفته‌تر و الگوریتم‌های هوشمندتر پیشتاز باشد، نه تنها برتری اقتصادی، بلکه برتری نظامی و اطلاعاتی مطلق را در اختیار خواهد داشت. این رقابت، زنجیره‌های تأمین جهانی را به دو بلوک متمایز تقسیم کرده و مفهوم «حاکمیت تکنولوژیک» را به اولویت اول دولت‌ها تبدیل کرده است.

هوش مصنوعی به عنوان «برق جدید» قرن بیست و یکم، پتانسیل تغییر ماهیت جنگ و صلح را دارد. چین با استراتژی ملی خود قصد دارد تا سال ۲۰۳۰ به رهبر جهانی در این حوزه تبدیل شود و از داده‌های عظیم جمعیت خود برای آموزش الگوریتم‌ها استفاده کند. در مقابل، ایالات متحده با تکیه بر اکوسیستم نوآوری سیلیکون ولی و جذب نخبگان جهانی، در پی حفظ پیشتازی خود است. نگرانی اصلی واشنگتن، استفاده پکن از هوش مصنوعی برای تقویت ابزارهای نظارتی و توسعه سلاح‌های خودکار است که می‌تواند توازن قوای نظامی را به نفع چین تغییر دهد (Allison, 2017).

نیمه‌هادی‌ها یا همان تراشه‌ها، خط مقدم فعلی این نبرد هستند. بدون تراشه‌های پیشرفته، نه هوش مصنوعی ممکن است و نه موشک‌های نقطه‌زن. از آنجایی که بخش بزرگی از زنجیره تأمین تراشه‌ها در تایوان و تحت لیسانس تکنولوژی آمریکایی است، واشنگتن محدودیت‌های شدیدی را برای دسترسی چین به این قطعات اعمال کرده است. قانون «چپس» (CHIPS Act) در آمریکا نمونه‌ای از تلاش برای بازگرداندن تولید به داخل و قطع دسترسی رقیب به فناوری‌های کلیدی است. این اقدام از سوی چین به عنوان «تروریسم تکنولوژیک» تعبیر شده و پکن را به سمت خودکفایی اجباری سوق داده است.

حکمرانی دیجیتال و استانداردهای اینترنت، بعد دیگری از این رقابت است. چین با مدل «حاکمیت سایبری» خود، به دنبال اینترنتی است که در آن دولت‌ها کنترل کاملی بر داده‌ها و محتوا داشته باشند. در مقابل، مدل غربی بر اینترنت باز و جریان آزاد اطلاعات تأکید دارد. رقابت بر سر زیرساخت‌های نسل پنجم (5G) و شرکت‌هایی مانند هواوی، نشان‌دهنده ترس غرب از نفوذ چین در زیرساخت‌های حیاتی ارتباطی است. این تضاد، منجر به شکل‌گیری دو سپهر دیجیتال متفاوت شده است که با یکدیگر سازگاری کمتری دارند و ریسک تجزیه اینترنت جهانی را افزایش می‌دهند.

تکنولوژی همچنین ابزار قدرت نرم در این رقابت است. چین از طریق صادرات فناوری‌های نظارتی و زیرساخت‌های دیجیتال به کشورهای در حال توسعه در قالب «جاده ابریشم دیجیتال»، به دنبال ترویج مدل حکمرانی خود است. این امر به پکن اجازه می‌دهد تا استانداردهای فنی خود را جهانی کرده و وابستگی تکنولوژیک سایر کشورها به خود را افزایش دهد. ایالات متحده با هشدار نسبت به خطرات امنیتی و جاسوسی این تجهیزات، تلاش می‌کند تا متحدان خود را به استفاده از جایگزین‌های غربی ترغیب نماید، که این خود منجر به قطعی شدن فضای تکنولوژیک شده است.

پیامد این جنگ سرد تکنولوژیک، پدیده‌ای به نام «جداسازی» (Decoupling) است. شرکت‌های چندملیتی که دهه‌ها بر اساس بهره‌وری و کاهش هزینه، زنجیره‌های تأمین خود را در چین مستقر کرده بودند، اکنون تحت فشارهای سیاسی مجبور به انتقال تولید

به کشورهای ثالث یا بازگشت به خانه هستند. این فرآیند نه تنها هزینه‌های تولید را افزایش می‌دهد، بلکه سرعت نوآوری جهانی را نیز کند می‌کند، زیرا همکاری‌های علمی میان دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی دو کشور به دلیل ملاحظات امنیتی و اتهامات جاسوسی صنعتی به شدت محدود شده است (Nye, 2015).

در مجموع، رقابت تکنولوژیک تعیین‌کننده نهایی برنده در گذار قدرت خواهد بود. برخلاف رقابت‌های هسته‌ای گذشته، این نبرد در آزمایشگاه‌ها و کدهای برنامه‌نویسی جریان دارد. ایالات متحده تلاش می‌کند با استفاده از قدرت تحریمی و کنترل صادرات، سرعت رشد چین را کاهش دهد، در حالی که چین با بسیج منابع ملی و تأکید بر نوآوری بومی، در پی دور زدن این محدودیت‌هاست. نتیجه این تقابل، نظم بین‌المللی را شکل خواهد داد که در آن قدرت نه تنها بر اساس تعداد تانک‌ها، بلکه بر اساس قدرت پردازش و مالکیت داده‌ها سنجیده می‌شود.

۴. ژئواکونومی قدرت؛ تقابل طرح «کمربند-راه» با ساختارهای مالی و تجاری تحت رهبری غرب

در جهان معاصر، اقتصاد به سلاحی برای پیشبرد اهداف استراتژیک تبدیل شده است؛ پدیده‌ای که تحت عنوان «ژئواکونومی» شناخته می‌شود. چین با استفاده از قدرت عظیم مالی خود، طرح «کمربند و راه» (BRI) را به عنوان بزرگترین پروژه زیرساختی تاریخ بشر کلید زده است تا اوراسیا و آفریقا را به اقتصاد خود پیوند بزند. این طرح تنها یک پروژه عمرانی نیست، بلکه ابزاری برای بازتعریف مسیرهای تجارت جهانی و ایجاد یک شبکه وابستگی به پکن است. در مقابل، ایالات متحده و متحدانش این طرح را به عنوان «دیپلماسی تله بدهی» و تهدیدی برای نظم مالی برآمده از برتون وودز می‌بینند.

طرح کمربند-راه به چین اجازه می‌دهد تا نفوذ سیاسی خود را در کشورهایی که به شدت نیازمند سرمایه‌گذاری هستند، گسترش دهد. با ساخت بنادر، راه‌آهن و خطوط لوله، چین عملاً جای پای در نقاط استراتژیک جهان پیدا می‌کند که می‌تواند در آینده کاربرد نظامی نیز داشته باشد. واشنگتن معتقد است که پکن با ارائه وام‌های کلان و ناپایدار، استقلال سیاسی کشورهای در حال توسعه را تضعیف کرده و آن‌ها را ناچار به تبعیت از مواضع خود در نهادهای بین‌المللی می‌کند. این رقابت زیرساختی، نبرد برای کسب وفاداری بازیگران پیرامونی در نظم جهانی است (Friedberg, 2011).

پاسخ ایالات متحده به این چالش اقتصادی، تلاش برای ارائه جایگزین‌های شفاف‌تر و مبتنی بر استانداردهای لیبرال بوده است. طرح‌هایی مانند «بازسازی جهان بهتر» (B3W) که توسط گروه هفت پیشنهاد شده، به دنبال جذب سرمایه‌گذاری بخش خصوصی برای پروژه‌های زیرساختی در کشورهای در حال توسعه است. با این حال، تفاوت در سرعت اجرا و میزان منابع نقد، برتری نسبی را در بسیاری از مناطق به چین داده است. این تقابل نشان‌دهنده شکاف میان دو مدل مالی است: یکی متکی بر هدایت دولتی و دیگری مبتنی بر بازار آزاد و نهادهای بین‌المللی سنتی مانند بانک جهانی.

علاوه بر زیرساخت، رقابت بر سر «سلاح‌سازی از دلار» و سیستم‌های پرداخت بین‌المللی نیز شدت گرفته است. چین به دنبال بین‌المللی کردن یوآن و ایجاد سیستم‌های پرداخت موازی مانند CIPS است تا وابستگی خود به سوئیفت و دلار را کاهش دهد. پکن به خوبی درک کرده است که قدرت تحریمی آمریکا از سلطه دلار ناشی می‌شود، لذا تلاش برای «دلارزدایی» بخشی از استراتژی بلندمدت آن برای مصون‌سازی اقتصادش در برابر فشارهای احتمالی واشنگتن است. این امر می‌تواند در درازمدت ثبات و یکپارچگی نظام مالی جهانی را با چالش جدی مواجه کند.

جنگ تجاری که در دوران ترامپ آغاز شد و در دوران بایدن با ابعاد پیچیده‌تری ادامه یافت، لایه دیگری از این رقابت ژئواکونومیک است. وضع تعرفه‌های سنگین بر کالاهای چینی و محدودیت‌های سرمایه‌گذاری، با هدف کاهش کسری تجاری و جلوگیری از انتقال فناوری صورت گرفته است. اما فراتر از آمار تجارت، این جنگ بر سر این است که چه کسی قواعد تجارت قرن بیست و یکم را می‌نویسد. ایالات متحده به دنبال حفظ استانداردهای کار، محیط زیست و مالکیت معنوی است، در حالی که چین بر حاکمیت ملی در امور اقتصادی و حمایت دولتی از صنایع کلیدی تأکید دارد (Mearsheimer, 2014).

ژئواکونومی همچنین در حوزه امنیت زنجیره تأمین تجلی یافته است. پاندمی کووید-۱۹ نشان داد که وابستگی بیش از حد به چین برای کالاهای حیاتی، یک ریسک امنیتی بزرگ است. اکنون غرب سیاست «ریسک‌زدایی» (De-risking) را دنبال می‌کند تا وابستگی خود را به چین در بخش‌هایی مانند مواد معدنی کمیاب و تجهیزات پزشکی کاهش دهد. در مقابل، چین نیز با تصویب

قوانینی برای مقابله با تحرکات خارجی، به دنبال تقویت تاب‌آوری داخلی و ایجاد زنجیره‌های تأمین تحت کنترل خود است. این فرآیند منجر به نوعی «ناسیونالیسم اقتصادی» شده که با اصول جهانی‌شدن در تضاد است. در پایان، تقابل میان طرح کمربند-راه و ساختارهای مالی غربی، نشان‌دهنده گذار از یک نظم اقتصادی واحد به یک نظم دوقطبی یا چندپاره است. این رقابت نه تنها بر رشد اقتصادی کشورها اثر می‌گذارد، بلکه بر نحوه توزیع قدرت سیاسی در جهان نیز تأثیرگذار است. اگر چین موفق شود یوآن را به یک ارز ذخیره جهانی تبدیل کند و شبکه زیرساختی خود را تکمیل نماید، بخش بزرگی از اهرم‌های فشار غرب از دست خواهد رفت. لذا، ژئواکونومی امروز به اندازه ژئوپلیتیک کلاسیک، در تعیین سرنوشت نظم بین‌الملل و نتیجه گذار قدرت اهمیت پیدا کرده است.

۵. واکاوی نهادگرایی بین‌المللی و تلاش چین برای بازتعریف قواعد و هنجارهای جهانی

نظم بین‌الملل پس از جنگ دوم جهانی بر پایه نهادهایی بنا شد که عمدتاً بازتاب‌دهنده ارزش‌ها و منافع قدرت‌های غربی بودند. سازمان ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی، بستری را فراهم کردند تا ایالات متحده بتواند هژمونی خود را در قالب «حکمرانی قانون‌مند» اعمال کند. با این حال، چین اکنون به مرحله‌ای از قدرت رسیده است که دیگر نمی‌خواهد صرفاً یک «عضو ساده» در این باشگاه باشد. پکن به دنبال بازتعریف قواعد این نهادها و در صورت نیاز، ایجاد نهادهای جایگزینی است که بازتاب‌دهنده وزن اقتصادی و سیاسی جدید این کشور در جهان باشد.

چین استراتژی دوگانه‌ای را در قبال نهادگرایی بین‌المللی دنبال می‌کند؛ از یک سو تلاش دارد تا نفوذ خود را در درون سازمان‌های موجود افزایش دهد. پکن با افزایش سهم خود در بودجه سازمان ملل و کسب کرسی‌های ریاستی در آژانس‌های تخصصی، به دنبال تغییر هنجارهای حقوق بشری و حکمرانی اینترنت از درون است. این تلاش برای «تسخیر نهادی» باعث شده تا واشنگتن نسبت به انحراف این سازمان‌ها از مأموریت‌های اصلی‌شان هشدار دهد. ریچارد هاس معتقد است که این رقابت، کارایی نهادهای بین‌المللی را در حل بحران‌های جهانی به شدت کاهش داده است (Ikenberry, 2018).

از سوی دیگر، چین اقدام به تأسیس نهادهای چندجانبه جدیدی کرده است که تحت رهبری خودش فعالیت می‌کنند. «بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا» (AIIB) و «سازمان همکاری شانگهای» (SCO) نمونه‌های بارز این نهادگرایی موازی هستند. این سازمان‌ها برخلاف نهادهای غربی، شروط سیاسی مانند اصلاحات دموکراتیک یا شفافیت مالی را برای اعضا وضع نمی‌کنند. این رویکرد «عدم مداخله»، برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه جذاب است و به چین اجازه می‌دهد تا نظمی جایگزین را پیرامون خود شکل دهد که لزوماً با ارزش‌های لیبرال همخوانی ندارد.

چالش اصلی در اینجا بر سر مفهوم «هنجارها» است. نظم لیبرال بر جهان‌شمولی حقوق بشر، حاکمیت قانون و دموکراسی تأکید دارد، در حالی که چین بر «تکثر تمدنی» و «حق حاکمیت مطلق» کشورها در انتخاب مدل توسعه خود تأکید می‌کند. پکن تلاش دارد تا تعاریف جدیدی از حقوق بشر (با اولویت دادن به حق توسعه و معیشت بر حقوق سیاسی) را در اسناد بین‌المللی بگنجاند. این نبرد هنجاری، به معنای آن است که گذار قدرت تنها بر سر جابجایی صندلی‌های قدرت نیست، بلکه بر سر تغییر روح و ماهیت حاکم بر مناسبات جهانی است (Friedberg, 2011).

ایالات متحده در واکنش به این تحرکات، تلاش کرده است تا «ائتلاف دموکراسی‌ها» را برای مقابله با نفوذ اقتدارگرایی در نهادهای بین‌المللی تقویت کند. واشنگتن سعی دارد با بازگشت به معاهداتی که در دوران ترامپ از آن‌ها خارج شده بود (مانند توافق پاریس و سازمان بهداشت جهانی)، رهبری خود را بازسازی کند. اما واقعیت این است که جذابیت مدل چینی و قدرت مالی آن، باعث شده تا بسیاری از کشورها در مجمع عمومی سازمان ملل با مواضع پکن همراهی کنند. این قطبی‌شدن نهادی، منجر به بن‌بست در شورای امنیت و سایر نهادهای تصمیم‌گیر جهانی شده است.

نهادگرایی بین‌المللی همچنین در حوزه حکمرانی جدید مانند فضای ماورای جو و قطب شمال نیز به صحنه رقابت تبدیل شده است. چین با ارائه طرح‌هایی برای مدیریت این مناطق، به دنبال پیش‌دستی در تدوین قوانینی است که منافع بلندمدتش را تأمین کند. رقابت بر سر استانداردهای فنی در اتحادیه بین‌المللی مخابرات (ITU) نیز بخشی از این نبرد برای کنترل آینده است. پکن به خوبی می‌داند که کسی که قواعد را می‌نویسد، در درازمدت هزینه کمتری برای حفظ قدرت خود پرداخت خواهد کرد و این جوهره رقابت نهادی در دوران گذار است.

در مجموع، گذار قدرت باعث شده تا نهادهای بین‌المللی از فضایی برای همکاری به میدان‌های اصلی نبرد دیپلماتیک تبدیل شوند. اگر ایالات متحده نتواند نهادهای موجود را برای پاسخگویی به نیازهای کشورهای در حال توسعه اصلاح کند، چین به ساختار شکنی و جایگزینی آن‌ها ادامه خواهد داد. این وضعیت به معنای پایان دوران «نظم واحد جهانی» و ظهور نظمی است که در آن قواعد بازی بسته به جغرافیای سیاسی و ائتلاف‌های منطقه‌ای تغییر می‌کند. فرآیندی که در آن نهادها نه داور، بلکه ابزار بازی قدرت‌های بزرگ هستند.

۶. تقابل الگوهای حکمرانی؛ دموکراسی لیبرال در برابر مدل توسعه و امنیت چینی

یکی از عمیق‌ترین سطوح رقابت میان چین و ایالات متحده، تضاد میان دو الگوی متفاوت از حکمرانی و سازماندهی جامعه است. ایالات متحده به عنوان نماد دموکراسی لیبرال، بر آزادی‌های فردی، اقتصاد بازار و تفکیک قوا تأکید دارد و معتقد است این مدل، تنها راه دستیابی به پیشرفت و ثبات پایدار است. در مقابل، چین مدلی را ارائه می‌دهد که ترکیبی از اقتدارگرایی سیاسی حزب کمونیست و سرمایه‌داری دولتی است. این «مدل چینی» مدعی است که می‌تواند بدون نیاز به دموکراسی غربی، رشد سریع اقتصادی و نظم اجتماعی را به ارمغان بیاورد، امری که برای بسیاری از حاکمان در جهان در حال توسعه جذابیت یافته است.

تقابل این دو الگو در سال‌های اخیر به یک «جنگ سرد ایدئولوژیک» تبدیل شده است. واشنگتن، چین را به عنوان تهدیدی برای ارزش‌های دموکراتیک جهانی معرفی می‌کند و معتقد است پکن با استفاده از فناوری‌های نظارتی، در حال صدور «اقتدارگرایی دیجیتال» به سایر نقاط جهان است. در مقابل، رهبران چین با اشاره به ناکارآمدی‌های داخلی آمریکا، دوقطبی شدن جامعه و حوادثی مانند حمله به کنگره، دموکراسی غربی را مدلی فرسوده و آشوب‌زا توصیف می‌کنند. جوزف نای معتقد است که قدرت نرم آمریکا در اثر این چالش‌های داخلی آسیب دیده و این امر فضای بیشتری برای نفوذ گفتمانی چین فراهم کرده است (Nye, 2015).

مدل توسعه چینی که اغلب با عنوان «جامع پکن» در مقابل «جامع واشنگتن» شناخته می‌شود، بر اولویت ثبات سیاسی بر اصلاحات دموکراتیک تأکید دارد. چین با نشان دادن خروج صدها میلیون نفر از فقر مطلق در دهه‌های اخیر، مدعی است که کارآمدی دولت در تأمین نیازهای مادی، مشروعیت‌بخش‌تر از صندوق‌های رأی است. این دیدگاه، به ویژه در مناطق آفریقا و آسیای مرکزی که با مشکلات امنیتی و اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کنند، شنوندگان بسیاری دارد. این رقابت الگوها، نبرد برای تعریف مفهوم «حکمرانی خوب» در قرن بیست و یکم است (Campbell, 2021).

بعد دیگری از این تقابل، در حوزه امنیت و حقوق بشر نهفته است. در حالی که مدل غربی بر صیانت از حقوق مدنی و سیاسی به عنوان پایه امنیت ملی تأکید دارد، مدل چینی امنیت را در گرو کنترل اطلاعات و سرکوب صداهای مخالف می‌بیند. استفاده وسیع چین از تشخیص چهره و داده‌کاوی برای مدیریت جامعه، الگویی را ایجاد کرده که برخی آن را «تمامیت‌خواهی با تکنولوژی پیشرفته» می‌نامند. ایالات متحده با تحریم شرکت‌های تکنولوژی چین که در نقض حقوق بشر در سین کیانگ دخیل هستند، تلاش کرده تا هزینه‌های اخلاقی و سیاسی این مدل حکمرانی را افزایش دهد.

رقابت الگوها در سیاست خارجی نیز خود را نشان می‌دهد. ایالات متحده تمایل دارد کمک‌های خود را مشروط به رعایت استانداردهای حکمرانی و دموکراسی کند. اما چین با شعار «عدم دخالت در امور داخلی»، بدون توجه به ساختار سیاسی کشورها، با آن‌ها وارد تعاملات اقتصادی می‌شود. این رویکرد به رهبران مستبد اجازه می‌دهد تا بدون فشار برای اصلاحات، به منابع مالی و تکنولوژیک دسترسی پیدا کنند. در نتیجه، رقابت چین و آمریکا عملاً به تضادی میان حفظ نظم هنجاری لیبرال و ایجاد فضایی برای بقای رژیم‌های غیردموکراتیک تبدیل شده است.

پکن همچنین در پی بازتعریف مفاهیم بین‌المللی به نفع مدل خود است. به عنوان مثال، چین از مفهوم «دموکراسی با ویژگی‌های چینی» سخن می‌گوید تا به سیستم خود مشروعیت بخشد و انتقادات غربی را بی اثر کند. آن‌ها همچنین بر مفهوم «امنیت تقسیم‌ناپذیر» تأکید می‌کنند تا منافع امنیتی خود را فراتر از مرزهایشان توجیه کنند. این نبرد زبانی و مفهومی، بخشی از استراتژی پکن برای شکستن سلطه گفتمانی غرب و ایجاد یک تکرارگرایی ارزشی است که در آن هیچ مدلی لزوماً برتر از دیگری نباشد و هر کشوری مجاز به اعمال قدرت به سبک خود باشد.

در نهایت، نتیجه این تقابل مشخص خواهد کرد که آیا جهان به سمت همگرایی حول ارزش‌های دموکراتیک حرکت می‌کند یا به سمت بلوک‌بندی‌های ایدئولوژیک جدید. اگر ایالات متحده نتواند کارآمدی دموکراسی را در حل مشکلات معیشتی و اجتماعی ثابت

کند، مدل چینی به عنوان یک رقیب جدی باقی خواهد ماند. گذار قدرت تنها جابجایی در ثروت نیست، بلکه جابجایی در «جذابیت» است. آینده نظم بین‌الملل به این بستگی دارد که کدام الگو می‌تواند توازن بهتری میان آزادی، امنیت و رفاه برقرار کند و در عین حال به عنوان یک الهام‌بخش جهانی عمل نماید.

۷. اثرات رقابت دوقطبی بر امنیت انرژی، زنجیره‌های تأمین و ثبات اقتصاد جهانی

رقابت راهبردی میان چین و ایالات متحده، تنها در حوزه‌های سیاسی و نظامی محدود نمانده و به طور مستقیم شریان‌های حیاتی اقتصاد جهانی را تحت تأثیر قرار داده است. امنیت انرژی و پایداری زنجیره‌های تأمین، اکنون به بخشی از محاسبات قدرت ملی تبدیل شده‌اند. از آنجایی که هر دو قدرت بزرگ مصرف‌کننده عمده انرژی و تولیدکننده بزرگ کالاهای جهانی هستند، هرگونه اختلال در روابط آن‌ها یا تلاش برای سلاح‌سازی از وابستگی‌های متقابل، می‌تواند منجر به شوک‌های عظیم در بازارهای جهانی شود. این وضعیت، مفهوم جهانی‌شدن را از یک فرآیند صرفاً اقتصادی به یک موضوع امنیتی تغییر داده است.

در حوزه انرژی، رقابت برای کنترل منابع و مسیرهای انتقال شدت یافته است. چین به عنوان بزرگترین واردکننده نفت و گاز، به شدت نسبت به «تنگه مالاکا» احساس آسیب‌پذیری می‌کند، جایی که نیروی دریایی آمریکا می‌تواند در زمان بحران، دسترسی پکن به انرژی را قطع کند. به همین دلیل، چین به دنبال تنوع‌بخشی به مسیرهای تأمین از طریق خطوط لوله زمینی در آسیای مرکزی و روسیه است. در مقابل، ایالات متحده با تبدیل شدن به یک صادرکننده عمده گاز طبیعی (LNG)، از انرژی به عنوان ابزاری برای تقویت پیوند با متحدان اروپایی و آسیایی خود و کاهش نفوذ رقبا استفاده می‌کند (Mearsheimer, 2014).

گذار به انرژی‌های سبز نیز به میدان جدیدی برای رقابت دوقطبی تبدیل شده است. چین در حال حاضر زنجیره تأمین جهانی پانل‌های خورشیدی، توربین‌های بادی و به ویژه باتری‌های خودروهای برقی را در اختیار دارد. تسلط پکن بر استخراج و فرآوری فلزات کمیاب که برای فناوری‌های سبز ضروری هستند، یک اهرم فشار استراتژیک علیه غرب ایجاد کرده است. ایالات متحده و اروپا با درک این وابستگی، به دنبال «حمایت‌گرایی سبز» و ایجاد زنجیره‌های تأمین مستقل هستند تا از تکرار وابستگی‌های گذشته به انرژی‌های فسیلی این بار در حوزه انرژی‌های پاک جلوگیری کنند.

زنجیره‌های تأمین که دهه‌ها بر اساس اصل «تولید به موقع» و کارایی هزینه شکل گرفته بودند، اکنون تحت تأثیر سیاست‌های «ریسک‌زدایی» قرار دارند. دولت‌ها به شرکت‌ها فشار می‌آورند تا تولید خود را از چین خارج کرده و به کشورهای همسایه (Friend-shoring) منتقل کنند. این تغییر ساختاری، اگرچه ممکن است امنیت ملی را تقویت کند، اما منجر به افزایش تورم جهانی و کاهش بهره‌وری می‌شود. تلاطم در تأمین قطعات الکترونیکی و مواد اولیه در سال‌های اخیر، پیش‌درآمدی بر هزینه‌های سنگین جداسازی اقتصادی میان دو قدرت بزرگ است که بر معیشت مردم در سراسر جهان اثر می‌گذارد.

ثبات اقتصاد جهانی نیز به دلیل جنگ‌های تعرفه‌ای و محدودیت‌های سرمایه‌گذاری میان دو قطب، در معرض تهدید است. صندوق بین‌المللی پول بارها هشدار داده است که تکه‌تکه شدن تجارت جهانی می‌تواند تا ۷ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان را کاهش دهد. عدم اطمینان ناشی از تغییر مداوم قوانین تجاری و تحریم‌های متقابل، سرمایه‌گذاران را با چالش‌های جدی مواجه کرده است. همکاری‌های بین‌المللی در زمینه‌هایی مانند مدیریت بدهی کشورهای فقیر یا مقابله با تغییرات اقلیمی، به دلیل رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان واشنگتن و پکن به حاشیه رفته است (Ikenberry, 2018).

علاوه بر این، رقابت بر سر استانداردهای مالی و پولی، ثبات سیستم ارزی بین‌المللی را تهدید می‌کند. تلاش چین برای کاهش نفوذ دلار و ایجاد سیستم‌های مالی موازی، اگرچه در کوتاه‌مدت موفقیت کامل نداشته، اما در حال فرسایش پایه‌های سیادت مالی آمریکا است. اگر جهان به سمت دو منطقه پولی مجزا حرکت کند، هزینه‌های تراکنش‌های بین‌المللی افزایش یافته و هماهنگی سیاست‌های پولی برای مقابله با بحران‌های مالی جهانی دشوارتر خواهد شد. این وضعیت، جهان را در برابر شوک‌های احتمالی آینده، نظیر پاندمی‌ها یا بحران‌های اعتباری، آسیب‌پذیرتر از گذشته می‌کند.

در نهایت، پیوند میان امنیت و اقتصاد در دوران گذار قدرت، به معنای پایان عصر طلایی جهانی‌شدن بی‌قید و شرط است. اکنون اقتصاد در خدمت استراتژی است و این امر منجر به شکل‌گیری نظمی شده که در آن امنیت انرژی و پایداری زنجیره‌های تأمین، به قیمت کاهش رشد اقتصادی و افزایش تنش‌ها دنبال می‌شود. آینده ثبات جهانی در گرو این است که آیا دو قدرت بزرگ می‌توانند

حوزه‌هایی از «همکاری اضطراری» را در مسائل اقتصادی و زیست‌محیطی حفظ کنند یا اینکه رقابت دوقطبی، تمام ابعاد زندگی بشر را به گروگان خواهد گرفت.

۸. سناریوهای آینده نظم بین‌الملل؛ از دوقطبی‌گری نوین تا چندجانبه‌گرایی تکه‌تکه شده

با توجه به عمق رقابت استراتژیک میان چین و ایالات متحده، آینده نظم بین‌الملل با عدم قطعیت‌های بسیاری روبروست. تحلیل‌گران سناریوهای مختلفی را برای دهه‌های آینده متصور هستند که هر یک پیامدهای متفاوتی برای صلح و امنیت جهانی دارد. اولین و محتمل‌ترین سناریو، شکل‌گیری یک «دوقطبی‌گری نوین» است. برخلاف جنگ سرد سابق، این دوقطبی در بستری از وابستگی متقابل رخ می‌دهد، اما جهان به دو بلوک سیاسی، تکنولوژیک و نظامی تقسیم می‌شود که در آن کشورها مجبور به انتخاب یکی از دو طرف هستند. این وضعیت منجر به ایجاد «پرده‌های آهنین دیجیتال» و جدایی فزاینده اقتصادها خواهد شد.

سناریوی دوم، حرکت به سمت «چندجانبه‌گرایی تکه‌تکه شده» است. در این مدل، نهادهای جهانی مانند سازمان ملل و سازمان تجارت جهانی کارکرد اصلی خود را از دست می‌دهند و در عوض، ائتلاف‌های کوچک و موضوعی (Minilateralism) شکل می‌گیرند. در این جهان، کشورها بر اساس موضوعات مختلف (تجارت، امنیت، اقلیم) با گروه‌های مختلفی همکاری می‌کنند. این نظم، بسیار سیال و غیرقابل پیش‌بینی است و در آن قدرت‌های متوسط مانند هند، اتحادیه اروپا و برزیل نقش توازن‌گر را ایفا می‌کنند. این سناریو اگرچه از برخورد مستقیم قدرت‌های بزرگ جلوگیری می‌کند، اما مدیریت مسائل جهانی را بسیار دشوار می‌سازد.

سناریوی سوم، که تاریک‌ترین فرض است، وقوع یک «تصادم بزرگ» یا جنگ مستقیم میان دو قدرت است. این اتفاق می‌تواند ناشی از یک محاسبه غلط در تایوان یا دریای جنوبی چین باشد. اگرچه سلاح‌های هسته‌ای به عنوان یک بازدارنده عمل می‌کنند، اما رقابت در حوزه‌های سایبری و فضایی می‌تواند به سرعتی منجر به تنش شود که از کنترل رهبران خارج گردد. گراهام آلیسون هشدار می‌دهد که بدون ایجاد ساختارهای جدید برای مدیریت بحران و پذیرش واقعیت‌های جدید قدرت، فرار از تله توسیدید بسیار دشوار خواهد بود (Allison, 2017).

در مقابل، سناریوی خوش‌بینانه‌تری وجود دارد که تحت عنوان «همزیستی رقابتی» شناخته می‌شود. در این سناریو، هر دو قدرت می‌پذیرند که هیچ‌کدام توانایی حذف دیگری یا تغییر کامل سیستم طرف مقابل را ندارد. آن‌ها در حوزه‌هایی مانند تغییرات اقلیمی، پیشگیری از پاندمی‌ها و ثبات مالی جهانی همکاری می‌کنند، در حالی که در حوزه‌های تکنولوژی و نفوذ منطقه‌ای به رقابت شدید ادامه می‌دهند. این مدل نیازمند «خطوط قرمز» مشخص و دیپلماسی فعال برای جلوگیری از تبدیل رقابت به تخاصم است (Friedberg, 2011).

نتیجه‌گیری

تحلیل نهایی و جمع‌بندی جامع فرآیند گذار قدرت در نظم بین‌الملل نشان می‌دهد که جهان در حال حاضر نه در یک وضعیت ثبات پایدار، بلکه در یک «دوران فترت» راهبردی قرار دارد که مشخصه اصلی آن، فروپاشی تدریجی ساختارهای تک‌قطبی پس از جنگ سرد و ظهور یک نظم دوقطبی پیچیده یا چندقطبی تکه‌تکه شده است. رقابت استراتژیک میان چین و ایالات متحده، صرفاً یک تنش دیپلماتیک یا تجاری گذرا نیست، بلکه بازتابی از یک جابجایی ساختاری در توزیع قدرت مادی و معنایی در سطح جهانی است. این گذار، تمامی ارکان نظم لیبرال را که بر پایه برتری نظامی آمریکا، نهادهای مالی غرب‌محور و ارزش‌های دموکراتیک بنا شده بود، به چالش کشیده است. یافته‌های این پژوهش تأکید می‌کند که ما با پدیده‌ای روبرو هستیم که در آن «قدرت مستقر» برای حفظ وضع موجود و جلوگیری از افول هژمونی خود تلاش می‌کند و در مقابل، «قدرت نوظهور» با تکیه بر ظرفیت‌های عظیم اقتصادی و تکنولوژیک، در پی بازتعریف قواعد بازی به گونه‌ای است که با منافع و هویت ملی‌اش سازگارتر باشد.

در بُعد نظری، این رقابت به خوبی در چارچوب «تله توسیدید» و نظریه‌های گذار قدرت قابل تفسیر است. واقعیت ساختاری نظام آنارشیک بین‌الملل، هر دو کنشگر را به سمتی سوق داده است که هر اقدام دفاعی یا توسعه‌ای از سوی یکی، به عنوان تهدیدی موجودیتی برای دیگری تلقی می‌شود. این معمای امنیت در شرق آسیا و منطقه هند-آرام به اوج خود رسیده است. جایی که انباشت قدرت نظامی چین و تلاش برای حاکمیت بر دریای جنوبی چین و تایوان، مستقیماً با دکترین حضور دریایی و تعهدات امنیتی ایالات

متحدہ برخورد می‌کند. نتیجہ این وضعیت، شکل‌گیری یک توازن قوای متزلزل است کہ در آن کوچک‌ترین محاسبہ غلط در کانون‌های تنش، می‌تواند هزینه‌های جبران‌ناپذیری برای صلح جهانی به همراه داشته باشد. از این رو، مدیریت این گذار نیازمند فراتر رفتن از منطق رئالیسم تهاجم کلاسیک و ایجاد سازوکارهای نوین برای کنترل بحران است.

یکی از پیچیده‌ترین جنبه‌های این گذار، نبرد در قلمرو فناوری‌های نوظهور است. برخلاف رقابت‌های قرن بیستم کہ عمدتاً بر تسلیحات هسته‌ای و متعارف متمرکز بود، جنگ سرد نوین تکنولوژیک بر سر تسلط بر هوش مصنوعی، نیمه‌هادی‌ها و زیرساخت‌های دیجیتال جریان دارد. این حوزه به قلب تپنده قدرت در قرن بیست و یکم تبدیل شده است، چرا کہ پیشرفت در این زمینه‌ها همزمان قدرت اقتصادی، کارایی نظامی و نفوذ فرهنگی را تعیین می‌کند. سیاست‌های «جداسازی» یا «ریسک‌زدایی» کہ از سوی واشنگتن دنبال می‌شود، نشان‌دهندہ این واقعیت است کہ ایالات متحدہ تکنولوژی را به عنوان آخرین سنگر حفظ برتری خود می‌بیند. در مقابل، تلاش‌های چین برای خودکفایی تکنولوژیک، نشان از عزم پکن برای پایان دادن به وابستگی به غرب و ایجاد یک قطب قدرت دیجیتال مستقل دارد کہ می‌تواند استانداردهای جهانی را در دهه‌های آیندہ تغییر دهد.

در حوزه ژئواکونومی، ما شاهد دگردیسی در ساختارهای تجارت و مالی بین‌المللی هستیم. طرح «کمر بند و راه» چین، نہ تنها یک پروژه زیرساختی، بلکه یک معماری نوین برای پیوند زدن اوراسیا و آفریقا به مدار قدرت پکن است. این طرح در واقع چالشی برای نهادهای برآمده از برتون وودز محسوب می‌شود و نشان‌دهندہ گذار از نظم مالی متمرکز بر دلار به سمت یک فضای چندارزی و چندمرکزی است. رقابت برای کنترل زنجیره‌های تأمین و امنیت انرژی، ژئوپلیتیک را با اقتصاد در هم آمیخته و منجر به پدیده‌ای شده است کہ در آن «امنیت» بر «بهره‌وری» اولویت یافته است. این تغییر رویکرد، جهانی‌شدن را از مسیر سنتی خود خارج کرده و به سمت بلوک‌بندی‌های اقتصادی سوق داده است کہ در آن کشورها بر اساس نزدیکی‌های سیاسی و امنیتی، شرکای تجاری خود را انتخاب می‌کنند.

از منظر نهادی و ہنجاری، نظم بین‌الملل با یک بحران مشروعیت و کارآمدی روبروست. نهادهای بین‌المللی کہ زمانی ابزار اعمال قدرت نرم غرب بودند، اکنون به صحنہ نبرد میان دو الگوی حکمرانی تبدیل شده‌اند. چین با ارائه مدل «سرمایه‌داری دولتی» و «اقتدارگرایی کارآمد»، به طور جدی جذابیت جهانی دموکراسی لیبرال را به چالش کشیده است. این تقابل الگوها، به ویژه در جنوب جهانی، بازتاب گسترده‌ای داشته و باعث شده است کہ بسیاری از کشورها به دنبال راه سومی میان ارزش‌های غربی و توسعه چینی باشند. تلاش چین برای بازتعریف مفاهیمی چون حقوق بشر و حاکمیت ملی در مجامع بین‌المللی، نشان‌دهندہ نبردی معنایی است کہ هدف آن ایجاد تکتورگرایی ہنجاری و پایان دادن به جہان‌شمولی ارزش‌های غربی است. این وضعیت منجر به نوعی «فلج نهادی» در سازمان‌های جهانی شده کہ حل بحران‌های مشترک بشری را دشوارتر کرده است.

پیامدهای این رقابت دوقطبی برای ثبات اقتصاد جهانی و امنیت انرژی بسیار عمیق است. جہان در حال حرکت به سمتی است کہ در آن دسترسی به منابع حیاتی، از مواد معدنی کمیاب گرفته تا انرژی‌های پاک، به عنوان ابزارهای فشار سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرند. ناسیونالیسم اقتصادی و حمایت‌گرایی کہ در هر دو قطب قدرت دیدہ می‌شود، ثبات بازارهای جهانی را تهدید کرده و ریسک بروز بحران‌های مالی را افزایش داده است. با این حال، وابستگی متقابل عمیقی کہ در طول دهه‌ها جهانی‌شدن ایجاد شده، همچنان به عنوان یک نیروی بازدارندہ عمل می‌کند کہ مانع از گسست کامل روابط میان دو طرف می‌شود. این پارادوکس «وابستگی متقابل سلاح‌گونه»، مدیریت روابط را به یک وظیفہ دیپلماتیک بی‌نهایت پیچیدہ تبدیل کرده است کہ در آن هر دو طرف باید مرز میان رقابت سخت و همکاری ضروری را به دقت ترسیم کنند.

در نہایت، با نگاہ به آیندہ، می‌توان گفت کہ نظم بین‌الملل در حال ورود به دورانی از «چندجانبه‌گرایی تکه‌تکه شده» است کہ در آن هیچ قدرت واحدی قادر به تحمیل ارادہ خود بر کل جہان نخواہد بود. سناریوهای آیندہ از تقابل نظامی تا همزیستی رقابتی نوسان دارند، اما واقعیت این است کہ جہان دیگر به مدل تک‌قطبی سابق باز نخواہد گشت. موفقیت در این دوران جدید، بستگی به توانایی بازیگران در پذیرش واقعیت‌های جدید قدرت و ایجاد بسترهایی برای همکاری در مسائل فراملی مانند تغییرات اقلیمی و امنیت سایبری دارد. اگرچہ رقابت میان چین و آمریکا موتور محرک تحولات جهانی است، اما نقش قدرت‌های متوسط و کنشگران منطقه‌ای در شکل‌دهی به توازن قوای نہایی نباید نادیدہ گرفته شود. گذار قدرت فعلی، آزمونی بزرگ برای بشریت است تا نشان دہد آیا می‌تواند بدون تکرار فجایع تاریخی جنگ‌های بزرگ، به نظمی جدید، باثبات‌تر و عادلانه‌تر دست یابد یا خیر. این مسیر، مستلزم گذار از ذهنیت بازی با جمع صفر به سمت درک ضرورت همزیستی در یک سیارہ مشترک است.

منابع

- [1] Allison, G. (2017). *Destined for War: Can America and China Escape Thucydides's Trap?*. New York, NY: Houghton Mifflin Harcourt.
- [2] Bader, J. A. (2016). *U.S.-China Relations: Is It Strategic Competition or Something Else?*. Brookings Institution Report.
- [3] Campbell, K. M. (2016). *The Pivot: The Future of American Statecraft in Asia*. New York, NY: PublicAffairs.
- [4] Doshi, R. (2021). *The Long Game: China's Grand Strategy to Displace American Order*. Oxford University Press.
- [5] Economy, E. C. (2022). *The World According to China*. Polity Press.
- [6] Friedberg, A. L. (2011). *A Contest for Supremacy: China, America, and the Struggle for Mastery in Asia*. W. W. Norton & Company.
- [7] Ikenberry, G. J. (2018). The End of Liberal International Order?. *International Affairs*, 94(1), 7-23.
- [8] Ikenberry, G. J. (2020). *A World Safe for Democracy: Liberal Internationalism and the Crises of Global Order*. Yale University Press.
- [9] Mazarr, M. J. (2022). *Understanding Competition: Great Power Rivalry in a Changing International Order*. RAND Corporation.
- [10] Mearsheimer, J. J. (2014). *The Tragedy of Great Power Politics*. W. W. Norton & Company.
- [11] Nye, J. S. (2015). *Is the American Century Over?*. Cambridge, UK: Polity Press.
- [12] Organski, A. F. K., & Kugler, J. (1980). *The War Ledger*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- [13] Shambaugh, D. (2020). *China and the World*. Oxford University Press